

کودتای ۲۸ مرداد، شرائط، عوامل و نتایج آن - فرهنگ قاسمی

کودتای ۲۸ مرداد، شرائط، عوامل و نتایج آن

کودتای ۲۸ مرداد یکی از وقایع مهم صد ساله اخیر ایران است. زیرا این کودتا بسیاری از داده های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه، که در روند تحولات دشوار اما مثبتی و به ویژه در راستای رعایت آزادی های فردی و اجتماعی قرار گرفته بودند را بیدرنگ متوقف کرد. علاوه بر این، در نطفه خفه کردن یک سلسله از قوانین کشوری که در اصلاح شدن بودند از عواقب دیگر این کودتا به شمار می روند. در مورد کودتای نظامی ۲۸ مرداد مقالات و کتاب های تحقیقی و تاریخی زیادی نوشته شده است و باز نوشته خواهد شد. در این نوشته نمیخواهیم تکرار و ثابت کنیم که در ماه های قبل از کودتا چه گذشت و چگونه گذشت. نمی خواهیم ادله ارائه بدهیم که این کودتا کار انگلیس و امریکا بود، زیرا اسناد نشان میدهند و مقامات امریکا خود بارها بدان اقرار کرده اند. نمیخواهیم نقش خرابکارانه حزب توده را افشا کنیم زیرا بعد از ۶۸ سال این نقش مانند دسیسه کاری های کاشانی (1) و همدستی او با شاه برای همگان روشن شده است. در این نوشته کوشش اینست شرائط، عوامل و نتایج این اقدام نظامی علیه ملت آزادیخواه و صلح دوست ایران، از دیدگاه سیاسی و در رابطه با استراتژی دولت ملی و درنگ پیشرفتی که ایران می توانست داشته باشد را بررسی کنیم.

کودتا در چه شرایطی بوجود آمد؟

بعد از جنگ جهانی دوم استعمار انگلیس که طی چندین دهه بر منابع نفتی ایران دست انداخته بود نه تنها حاضر به ترک سیاست های استثمارگری نمی شد، بلکه با توجه به عوامل داخلی خود تدابیری را فراهم ساخته بود که بهره برداری از منابع ملت ایران را با تمدید قرارداد داری ادامه دهد. (2) برای خروج از ادامه این قرارداد ننگین و اسارت بار، بخشی از ارباب سیاست و عده ای از آزادیخواهان و روشنفکران به رهبری مصدق که رهبری جبهه ملی (تاریخ تأسیس ۱۳۲۸) را داشت صنایع نفت را در سراسر ایران، در شرایطی که میشناسیم، ملی کردند. (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) ملی کردن صنعت نفت کار دشواری بود که اثرات و عواقب سختی از خود بجای گذاشت. این اقدام

آزادخواهانه برای رهایی از سلطه استثمار، ضربه بزرگ و غیر قابل انتظاری را بر سرمایه داری بریتانیای کبیر وارد کرد. او که در رویاروی حقوقی و منطقی از ایران شکست خورده بود به تدارک کودتا پرداخت تا تلافی و انتقام جوئی کند.

برنامه ریزی رفورم های بنیادی

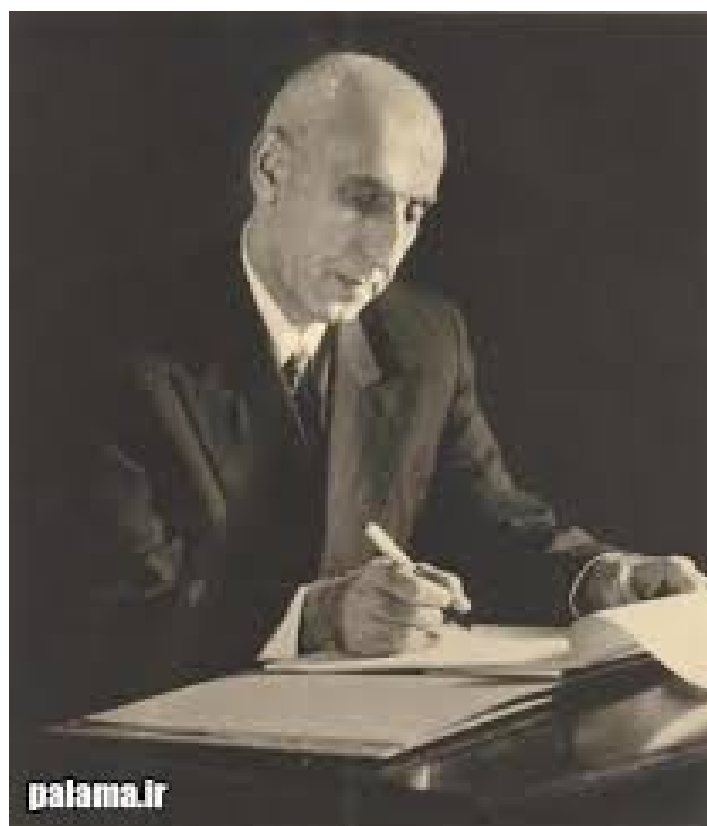
در اواخر سال های بیست و اوائل دهه سی هجری هستیم، جنگ جهانی دوم پایان یافته اما هنوز به سختی خسارت های ناشی از آن بر گرده ملت ها سنگینی می کند. ایران از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در شرائط دشواری به سر میبرد و در آن سال ها جامعه سنتی ایران، به واقع برای رشد، نیازمند تحولاتی بنیادی بود که بایستی با سرعت و قاطعیت به انجام میرسیدند. حال که در ایران با ملی شدن صنعت نفت جنبشی به راه افتاده بود باید پیشروی میکرد و گرنه حرکت اجتماعی عقب خواهد میافتاد.

اثرات این جنبش مردمی فقط با دست زدن به اقدامات رادیکال قانونی میتوانند مال ملت و سرمایه کشور شوند. به عبارت دیگر، از نقطه نظر مدیریت اجتماعی، ملی کردن صنعت نفت در صورتی می توانست بدرستی اثرگذار باشد و در زمره مبارزات ترقی خواهانه جهان قرار بگیرد که خود به عنوان بخشی از یک استراتژی سنجیده و رادیکال به منظور ایجاد تغییرات بنیادی در امر اداره جامعه عمل کند. مساله ای که مصدق و برخی از اطرافیاناش مانند حسین فاطمی بدان پی برده و معتقد بودند در چارچوب دولت ملی می بایستی بلافاصله به رفورم بنیادی پرداخت. پس مصدق با رادیکالیسم خاصی به اصل اختیارات قانونی دولت متوسل شد. اختیاراتی که مجلس به درستی برای اصلاح این قوانین در تاریخ هفتم مرداد ۱۳۳۱ به مصدق داد. بر اساس آن اختیارات مصدق می توانست یک سلسله رفورم های بنیادی در جامعه به وجود آورد و فصل تازه ای را در تاریخ ایران بگشاید. این اختیارات که به مواد نه گانه شهرت یافتند که به عبارت زیر می باشند:

۱- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها. ۲- اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیر مستقیم. ۳- اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی. ۴- بهره برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون نه ماده ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه و تدوین اساسنامه شرکت ملی نفت. ۵- اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری

و قضائی و لشگری. ۶ - ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی و تأمین مخارج این اصلاحات به وسیله وضع عوارض. ۷ - اصلاح قوانین دادگستری. ۸ - اصلاح قانون مطبوعات. ۹ - اصلاحات امور فرهنگی و بهداشتی و وسائل ارتباطی.

در کارزار رفورم های بنیادی دولت ملی، استقرار حاکمیت ملت، گسترش روند دموکراسی، آزادی انتخابات، بهبود وضعیت اقتصادی، بانکی و پولی، حفاظت از منابع ملی، مبارزه با فساد اداری و نظامی، اصلاح قوانین قضائی، برقراری عدالت اجتماعی، تصویب قوانین بیمه های اجتماعی پیشرفته و منطبق با گسترش نیاز های کارگران و زحمتکشان، بهبود آزادی ها فردی و اجتماعی و آزادی فعالیت های سندیکائی و کارگری، برنامه ریزی شده بودند. این رفورم های مترقی و برابری خواهانه برای طبقه اشراف، عناصر فرصت طلب و چپاولگر، خاندان های حکومتگر محافظه کار، نوکران سفارتخانه ها، (مانند حزب توده و عوامل وابسته به خارجی در دربار شاهنشاهی و ...) آخوند های واپسگرا و خوانین زورگو مورد قبول و قابل هضم نبودند.



دشمنان داخلی رفورم ها

با اینکه اتکا مصدق به مردم بود، اما دشمنان مردم، مانند عوامل خارجی در دربار و در سایر مسئولیت های اداری و نظامی به ویژه عده ای از کسانیکه در امر ملی کردن نفت فعال بودند اما از اصلاحات هراس داشتند مانند: کاشانی و بقائی و مکی... در جهت تعطیل حکومت تازه پای مردمی که یک دشمن سرسخت خارجی مانند بریتانیای کبیر نیز داشت، مجهز شدند. سه خصم داخلی که بیش از همه علیه مصدق کارشکنی میکردند عبارت بودند از :

اولی، حزب توده که خود را به اصطلاح کمونیست و سوسیالیست میخواند اما استقلال عمل نداشت در واقع به تمام معنا گوش به فرمان اتحاد جماهیر شوروی بود.

دومی، فدائیان اسلام که به خون مصدق تشنه بودند و چند بار قصد ترور مصدق را داشتند، (3) و هم آنها بودند که حسین فاطمی را ترور (نافرجام) کردند (4).

سومی، اشرف و شاه و کسانی در دربار مانند حسین علا و اشراف وابسته به خارجی و خوانین ارتجاعی.

این سه نیرو خواسته یا ناخواسته جبهه واحدی را علیه مصدق و حکومت ملی تشکیل داده بودند.

در یک چنین شرائطی هرکس بر مبنای منافع خود مصدق را مورد حمله قرار میداد. عده ای از مصدق انتظار داشتند (مانند حزب توده) و یا پس از چندین دهه هنوز انتظار دارند (مانند برخی از چپ اندیشان راست کردار) که در آن زمان، مصدق برنامه های کمونیستی و سوسیالیستی ارائه میداد؛ برخی دیگر (مانند مبلغان شاه و دربار و کاشانی و اتحاد چرچیل و آیزنهاور) او را به افتادن در دامن اتحاد جماهیر شوروی متهم میکردند؛ برخی انتظار داشتند و هنوز انتظار دارند که مصدق باید پس از فرار شاه از ایران اعلام جمهوری میکرد؛ عده ای میخواستند که در برابر اتحاد بریتانیای و امریکا مصدق کوتاه بیاید و زورگوئی را قبول کند. عده ای میگویند باید مصدق به فرمان غیر قانونی عزل نن میداد ... اما مصدق با هیچکدام از این انتظارات توافق نداشت. مصدق مبارز با تجربه ای بود که نیاز های جامعه و همینطور دشمنان آنرا میشناخت و به معضلات آن اشراف داشت. برای رفع آنان فعالیت میکرد و قبل از هر چیز منافع ملت را

در نظر داشت، خواست شخصی، این و آن، حتی شاه و در بار برایش بی اهمیت بود. مصدق با مکاتب اساسی عصر خود نا آشنا نبود، لذا اقداماتش عینی و واقعی دوران‌دیشانه و مبتنی بر استراتژی رفورم های رادیکالی بودند که در برنامه دولت خود قرار داده و در مقابل مردم و قانون نسبت به آنها متعهد شده بود. با گذشت زمان و مطالعه رفتار و برنامه های اجتماعی مصدق و دولت ملی و همینطور با توجه به احزابی مانند حزب ایران (سوسیال دموکرات)، نیروی سوم خلیل ملکی (سوسیالیست) و افراد و عناصری که در کنارش تا آخر ماندند، می توان پیش بینی کرد اگر مصدق در استراتژی خود موفق میشد قادر بود زمینه های نوعی سوسیال دموکراسی منطبق با شرایط ایران را فراهم سازد و جامعه را به سوی آن سوق دهد.

اتحاد چرچیل و آیزنهاور

مصدق برای دست یافتن به این اهداف نیازمند شهروندان مستقل و آزاد بود؛ وانگهی کشور باید از استقلال برخوردار میشد تا چرخ های دموکراسی بکار میافتاد. اما، این سه اصل پیوسته و جداناپذیر یعنی استقلال - آزادی - دموکراسی، علاوه بر خصم داخلی دشمنان خارجی هم داشت که از دیرباز در امور مملکت دخالت میکردند. همانطور که گفته شد، ملی کردن صنعت نفت آنها را بیش از پیش به انتقامجویی مصمم کرده بود. زیرا مصدق در مبارزه برای ملی کردن نفت توانسته بود با درایت و کاردانی، بدون خشونت و با رعایت قوانین بین المللی در دادگاه لاهه، انگلستان را محکوم و او را از ایران اخراج کند. همینطور، وقتیکه پرونده دعوی به شورای امنیت ارائه شد، انگلیس کاری از پیش نبرد. رای شورای امنیت سازمان ملل هم سرانجام پس از چهار جلسه، در ۲۷ مهر ۱۳۳۰ بنا بر پیشنهاد نماینده فرانسه در شورا، چنین شد که: «درخواست دولت بریتانیا از شورای امنیت، تا اخذ تصمیم قطعی دیوان دادگستری بین المللی مسکوت بماند. این پیشنهاد با ۸ رای موافق، یک رای مخالف (شوروی) و دو رای ممتنع (یوگسلاوی و بریتانیا) به تصویب رسید و پرونده از دستور کار شورای امنیت خارج شد.»

لجباری آنتونی ایدن

چون شکست انگلستان در صحنه ملی و جهانی برایش قابل پذیرش نبود وعواقب ناشی از آن، برای قدر قدرت استعماری در منطقه، بسیار دشوار بود، پس کمر بر سرنگونی دولت ملی ایران بست. برای اینکار، همه

عوامل و روابط داخلی و خارجی را بکار انداخت تا از پیشرفت نهضتی که در خود ظرفیت های بزرگی فراهم آورده بود آسوده خاطر شود. در امر خلع ید استعمار انگلیس از ایران، «استراجی» وزیر جنگ بریتانیا میگوید: «آغاز دوره پایان امپریالیسم انگلیس، در جهان است.» و دیدیم که به دنبال زخمی شدن اراده های استعمار همه ملت های مستعمره از عراق تا لیبی و الجزایر قیام و نفت خود را ملی کردند. قهرمان مسلم این مبارزه در جهان مصدق بود.

آری مصدق با درایت تاریخ را ورق زد. اما در این میان عده ای سال ها بر این نظر بودند و میگفتند که مصدق در مساله نفت «لجبار» بود و برای حل آن نرمش به خرج نمی داد. بر اساس اسناد منتشر شده، مصدق همواره با حسن نیت، اما با قاطعیت و با اتکا به اصول اخلاقی از حقوق و منافع مردم ایران پاسداری می کرد. «دین آچسن» وزیر امور خارجه ایالات متحده در این مورد مینویسد؛ مصدق در مذاکره با آمریکایی ها در جریان حضور در جلسه شورای امنیت پذیرفته بود که پالایشگاه آبادان از سوی یک گروه بیطرف مانند یک شرکت هلندی اداره شود و حتی معاونان وزارت خارجه آمریکا طرحی پیشنهاد دادند که شرکت نفت ایران و انگلیس، نفت ایران را بر پایه تقسیم پنجاه در صد دریافت کند. اما سرپرست خزانه داری بریتانیا و نماینده دولت آن در شرکت نفت ایران و انگلیس می گفت از آنجا که مصدق بر منافع خارجی بریتانیا تاخته، باید شکست بخورد و نابود شود. بدین ترتیب معلوم میشود لجاجت و کینه روزی از سوی مقامات رسمی انگلستان بوده است. در آن شرائط اگر مصدق کوتاه نمیامد دلیلش عکس العمل در برابر لجبازی دشمنان بود و نه لجبازی خود او. از نظر من که با روحیات اروپائی ها و نحوه مدیریت و مذاکره آنان، به علت چهل سال مسولیت در مقامات مدیریت اروپائی دارم، او کار درستی میکرد. در اینجا خوبست توجه کنیم که «آچسن» رفتار لجوجانه بریتانیا را عامل توقف مذاکرات و بستن راه هرگونه عقب نشینی آبرومندانه برای مصدق میداند. در این زمینه، یادآوری این مطلب ضروری است که در مذاکرات خود «آنتونی ایدن» وزیر خارجه بریتانیا به آچسن می گوید: « برای من عدم توافق، بهتر از یک توافق زیانبار است.»

تقابل دو دیدگاه تاریخی

مخالفت کاشانی با مصدق؛ این مخالفت بر اساس تقابل دو دیدگاه معرفتی بود؛ یکی دیدگاه مذهبی و طرفداری دخالت حکومت و دین بود که کاشانی آن را نمایندگی می کرد. (5) این طرز فکر در جامعه ایران

به خصوص در جنبش مشروطیت وجود داشت که روشنفکران جنبش مشروطیت توانسته بودند آن را خنثی کنند. این اندیشه در انقلاب 57 قدرت را بدست گرفت و ایران را به این روز انداخت که امروز شاهد آن هستیم. در برابر آن، اندیشه دیگری و رفتار سکولار و اعتقاد به عدم دخالت دین و دولت بود که از اعتقاد به دموکراسی و دخالت مردم در امور خود و رعایت متمم قانون اساسی مشروطیت و کوشش در ایجاد جامعه‌ای "لائیک" نشأت می‌گرفت. این اندیشه را مصدق و جبهه ملی نمایندگی می‌کرد که توانست در دوران زمامداری خودش با تدبیر و مقاومت از قدرت رسیدن این اسلام‌گرائی جلوگیری و اقدامات مذهبیون را که خیلی هم قوی بودند، را خنثی کند. این دو برداشت از مدیریت جامعه و حاکمیت ملت، به مرور پس از ملی شدن صنعت نفت در مقابل هم قرار گرفتند و صف آرئی کردند. کاشانی و بهبهانی که همواره با سفارت بریتانیای کبیر و امریکا مراوده داشتند و در این جدال ملی، برای استقلال کشور در کنار قدرتهای خارجی قرار گرفتند و با مصدق در افتادند. آنان با اطمینانی که به بریتانیای کبیر دادند زمینه‌های کودتا علیه حکومت مردمی مصدق بیش از پیش فراهم کردند. در همین رابطه اسناد تازه منتشر شده توسط مقامات امریکایی نشان می‌دهد که ابوالقاسم کاشانی توسط پسرش مصطفی کاشانی چهار ماه پیش از کودتا، از شاه می‌خواهد که مصدق را عزل و فضل اله زاهدی را به نخست وزیری نصب کند.

جنگ سرد و استراتژی امریکا در خاورمیانه

دوران جنگ سرد و روی کار آمدن آیزنهاور که هدفش دست‌اندازی بر منابع نفتی خاورمیانه و گسترش نفوذ امریکا در این منطقه بود کمک بزرگی به تدارک کودتا علیه دولت ملی ایران کرد.

مشارکت انگلیس و امریکا مهمترین عامل بود. قصد امریکا تقلیل نفوذ انگلیس و افزایش نفوذ سیاسی خود در خاورمیانه به هر قیمت بود. برای اینکار توافق ضمنی بریتانیای شکست خورده و زخمی، که راه مذاکره را بسته بود، اخذ کرد. بدین ترتیب کودتا تنها گزینه با همدستی امریکا و انگلیس و عمال داخلی شد. در این زمینه در اسناد تازه وزارت خارجه امریکا آمده است که پنج میلیون برای کودتا بودجه در نظر گرفته شد. طبق همین اسناد امریکا ایالات متحده، امریکا و بریتانیا آن قدر در کنار زدن مصدق از قدرت مصمم بودند که در نظر داشتند که اگر شاه از نقشه کودتای آنها حمایت نکند، خود او را از تخت سلطنت ساقط کنند. (6)

ترس شاه از انگلیس ها

با وجود اینکه محمد رضا شاه هرگز از نخست وزیری مصدق خشنود نبود و مسئله ی ملی کردن صنعت نفت را مخاطره بزرگی برای ادامه سلطنت خود تلقی می کرد اما از کودتا علیه مصدق ترس داشت. علتش هم این بود که قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که او را شدیداً تضعیف کرده بود، از یاد نبرده بود. او می دانست که باز امکان یک قیام همگانی به نفع حکومت ملی می تواند وجود داشته باشد. برای حلقه اتحاد امریکا - انگلیس، جلب همکاری شاه علیه نخست وزیری که با توانایی خارق العاده خود زبانزد محافل بین المللی شده بود کار آسانی نبود. شاه جوان در آن دوران، چنان متزلزل و مشکوک بود که فکر می کرد بریتانیا در ظاهر علیه مصدق موضع می گیرد ولی در باطن قصد ساقط کردن وی از تخت پادشاهی را دارد. بنا بر یک سند مورخ ۳۱ اردیبهشت (۲۱ مه ۱۹۵۳)، شاه به منابع سفارت آمریکا در تهران گفته بود: «انگلیسی ها خاندان قاجار را بیرون انداختند و پدرم را سر کار آوردند. آنها پدرم را بیرون انداختند "مرا سر کار آوردند" (7) می توانند من را هم بیرون بیندازند.» این سند با نقل قول مستقیم از شاه می افزاید: «اگر انگلیسی ها می خواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سر و صدا بروم». در همین رابطه خوبست یادآوری شود که «لوی هندرسون» سفیر وقت آمریکا در تهران پیشنهاد کرده بود که باید شاه را تهدید کرد که اگر از عزل مصدق و نقشه کودتا حمایت نکند یکی از برادرانش، شاه خواهد شد. در گزارش ۱۶ آوریل ۱۹۵۳ برابر با ۲۷ فروردین ۱۳۳۲ آمده است که در نهم خرداد ۱۳۳۲ «هندرسون» یک دیدار ۸۰ دقیقه ای با محمدرضا شاه داشته است و در این دیدار پیام چرچیل را برای شاه خوانده و در مورد برکناری مصدق و جایگزینی زاهدی و دفاع ایالات متحده آمریکا از نخست وزیری زاهدی صحبت کرده است.

مقامات آمریکایی و بریتانیایی حدود یک ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد، گزینه روی کار آوردن یکی از برادران شاه را هم بررسی کرده بودند. امریکا و بریتانیا در آن دوران، شاه جوان را یک "ساقه نازک" توصیف می کردند که به گونه ای "آزار دهنده" به تعهد و تضمین حمایت آنان نیاز داشت. با این حال، جلب حمایت آن "ساقه نازک" برای نقشه سازمان های جاسوسی آمریکا و بریتانیا حیاتی بود. زیرا دست کم بنا بر ارزیابی آمریکایی ها، ارتش ایران بدون رضایت شاه شانس موفقیت نداشت. به علاوه، حتی اگر مصدق هم سرنگون می شد، نخست وزیر بعدی بدون پشتیبانی شاه توان اداره کشور و حل و فصل بحران

نفت با بریتانیا را نداشت.

اگر کودتا نمی شد؟!

گمانه زدن هائی همچون اگر نمیشد؟ چه میشد ؟ و... بررسی های تاریخی فقط می توانند برای آینده مفید باشند. آنچه که واقع شده واقعیت است. اما از تاریخ باید مانند علوم دیگر، در خدمت انسان و مدیریت جامعه و برای تعیین اهداف اجتماعی و تقلیل حتی به صفر رساندن اشتباهات استفاده کرد. چنانچه در مدیریت گمانه زدن و پرداختن به فرضیات و ارائه سناریو ها، امری معمول و مفید برای دست یافتن به درست ترین راهکار ها و اهداف راهبردی است. از چنین دیدگاهی در ادامه این مبحث به برخی موضوعات کودتای ۲۸ مرداد می پردازیم.

یکی از موضوعات رژیم سلطنتی است. اصولا برای جوامع غالباً رژیم سلطنتی ایده ال نیست. شخصا در نوشته ای معایب آنرا بیان و از جنبه سیاسی و فلسفی رد کرده ام. اما چون در مورد آن زمان صحبت میکنیم. برگردیم به آن زمان؛ اگر شاه طبق قانون اساسی فقط سلطنت میکرد و در امر اداره مملکت دخالت نمیکرد و آنرا واگذار به دولت های منتخب مردم میکرد به احتمال زیاد هم به نفع خودش بود وهم به نفع دولت ها و ملت ایران. زیرا دولت ها جا به جا میشدند او میتوانست با اتکا به ملت بماند. دموکراسی تازه پا و حرکت های دموکراتیک و آزادیهای اجتماعی زمینه های رشد اجتماعی را فراهم میساخت. دولت مصدق دو کار عمده را شروع کرده بود: یکی ملی کردن صنعت نفت بود که علیرغم کشمکش های جهانی بالاخره میتوانست راه مناسبی را پیدا کند اگر شاه از مصدق حمایت میکرد بی تردید راه حل هائی که پیدا شده بودند وکشور هائی که قبول همکاری کرده بودند به موفقیت میرسیدند. این راه حل مملکت را از نظر اقتصادی آرامتر میکرد در برنامه دولت ملی پیش بینی شده بود که تولیدات دیگر کشوری و صدور آنها ادامه یافته و گسترش پیدا کنند تا ما دچار اقتصاد تک تولیدی نشویم. دومین کار مهم مصدق رعایت آزادیهای فردی و اجتماعی و قانونی و ۹ ماده اصلاحاتی بودند که اگر این رفورم ها موفق میشدند استقلال و آزادی و دموکراسی و عدالت فراهم میشد و در اثر آن رشد اجتماعی و سیاسی و فرهنگی قوام میگرفت. چشم و گوش مردم باز میشد، برخورد اندیشه در چارچوب آزادی مطبوعات و آزادی احزاب و سندیکا ها و انجمن ها با تمام مشکلاتی که میتوانست به همراه خود آورد بالاخره به رشد دموکراسی و تنور افکار کمک میکرد. جامعه ما که از نفوذ دین و مذهب رنج میبرد با اندیشه های تازه

برخورد میکرد. بطور مثال رساله های مذهبی در برابر برنامه های اجتماعی سیاسی چپ و میانه و راست قرار میگرفت. به قول دوستی که روزی در فیسبوک من نوشت: " اگر آزادی بود تا مردم در باره رساله خمینی و در مورد ولایت فقیه در تله ویزیون با فراغت بال بحث و آنرا تحلیل و بررسی کنند حتما خمینی کاری از پیش نمیبرد، " شریعتی و رفسنجانی و خامنه ای و فلسفی و سروش امثال آنها باید با مکاتب سیاسی و فلسفی مطرح در جامعه مانند مارکسیسم و کمونیسم و سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی و دموکراسی و لیبرالیسم و ... ناسیونالیسم چالش میکردند تا از آن میان با مشارکت روشنفکران و تکنوکرات ها و سایر منابع مادی و غیر مادی راهی و چاره ای بایسته برای اداره مملکت بدست می آمد. مصدق کارزار مهم و بنیادینی را برای رفع بنیاد گرائی، استبداد و تبعیض ارائه داده بود. عناصری مانند کاشانی و بهبهانی و دربار و حزب توده و دیگر وابستگان به قدرت های خارجی پس از ملی شدن صنعت نفت با برنامه هایی که دولت ملی ارائه کرد به نیت مصدق برای رفورم های بنیادی پی بردند برای همین برای سرنگونی او به اتحاد و همدستی پرداختند.

وظیفه دولت ملی فردا در ارتباط با کودتا

واقعیت اینست که این کودتا که به تمام معنا تجاوز به آزادی و استقلال ایران محسوب می شود نتایج ناهنجار و غیر قابل قبولی را برای ادامه رشد دموکراسی در ایران از خود به جای گذاشت. این کودتا در واقع ایست قلب دموکراسی در ایران بود. اما گمانه زنی اینست که اگر این کودتا به وقوع نمی پیوست در اثر تحولاتی که از دهه بیست و حکومت ملی مصدق در کشور بوجود آمده بود به احتمال قریب به یقین ایران می توانست هم در داخل اثرات مفیدی را به وجود آورد و هم در منطقه زمینه های رشد دموکراسی را آبیاری کنند و همینطور بر جامعه بین الملل به طور مثبت اثر گذار باشد. در خاتمه اضافه می کنم بعنوان کسی که بیش از چهل سال در دفاع از حقوق انسانی فعال بوده است معتقدم امریکا و انگلیس با این کودتا به حقوق ملت ایران تجاوز کردند، با این کار مملکت ما را سال ها به عقب بردند، حق آزادی و استقلال و حق تحول روند دموکراتیک و برقراری دموکراسی، که مدعی پاسداری آن در جهان هستند، را از مردمان ایران ربودند، به سرمایه ملی ما که حق مسلم تک تک مردم ایران بود با اقدام نظامی و از قبل برنامه ریزی شده تجاوز آشکار و بی محابا کردند و یک حکومت ملی را سرنگون ساختند، و بعد بارها و بارها به این کار اقرار کردند، بایستی توسط یک حکومت ملی و آزادیخواه و

مستقل و طرفدار [حقوق بشر](#) برای دست زدن به این کودتا به دادگاه های بین المللی شکایت برد و تقاضای غرامت کرد.

پاورقی:

1- به نظر مأموران سیا، کاشانی همچنین حال و هوای توطئه‌گری داشت؛ «حالت مردی که از دسیسه‌چینی لذت می‌برد... وقتی می‌خواهد درباره موضوع مهمی صحبت کند در حد نجوا کردن صدایش را پایین می‌آورد».

2- این قرار داد با امضای تقی زاده در سمت وزیر مالیه بود که در 1312 قرارداد دادرسی را با شرایطی خلاف منافع کشور تجدید کرد. تقی‌زاده تصمیم این قرارداد را به عهده رضاشاه دانسته و خود را «آلت فعل» او تلقی کرده است، ولی طیف وسیعی از نمایندگان مجلس او را «عامد و عامل» خواندند.

3- از کودتا در مصاحبه‌ای با روزنامه اخبارالیوم مصر در مورد مجازات مصدق گفت: «طبق شرع شریف [اسلامی](#) مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند، مرگ است.»

4- فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی بین سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ دو نخست‌وزیر: عبدالحسین هژیر و رزم‌آرا را ترور کردند همینطور کسروی آنها ترور کردند. ترور حسنعلی منصور نخست وزیر نیز توسط گروه دیگری از نزدیکان نواب صفوی انجام پذیرفت.

5- این اسناد به وضوح نشان می‌دهد که ابوالقاسم کاشانی - برخلاف آیت الله خمینی - به طور فروتنانه با مقامات آمریکایی صحبت نمی‌کرده و در پنهان کردن نیاتش تبحر نداشته؛ کاشانی خود را رهبر معنوی مسلمانان جهان می‌خواند و از قصدش برای تشکیل یک ارتش میلیونی مسلمین برای مبارزه با امپریالسم خبر می‌داد؛ آمریکایی‌ها هم با احترام فراوان به حرف‌هایش گوش می‌کردند و پشت سر، او را فردی افراطی، فرصت‌طلب و متوهم خطاب می‌کردند که باید در راه سرنگونی [محمد مصدق](#) جذب یا خنثی می‌شد.

6- این اسناد به وضوح نشان می‌دهد که ابوالقاسم کاشانی - برخلاف آیت الله خمینی - به طور فروتنانه با مقامات آمریکایی صحبت نمی‌کرده و در پنهان کردن نیاتش تبحر نداشته؛ کاشانی خود را رهبر معنوی مسلمانان جهان می‌خواند و از قصدش برای تشکیل یک ارتش میلیونی مسلمین برای مبارزه با امپریالسم خبر می‌داد؛ آمریکایی‌ها هم با احترام فراوان به حرف‌هایش گوش می‌کردند و پشت سر، او را

فردی افراطی، فرصت‌طلب و متوهم خطاب می‌کردند که باید در راه سرنگونی [محمد مصدق](#) جذب یا خنثی می‌شد.

7- این اضافه از نویسنده است.

Farhang Ghassemi